

Critical Studies in Texts & Programs of Human Sciences,
Institute for Humanities and Cultural Studies (IHCS)
Monthly Journal, Vol. 22, No. 1, Spring 2022, 427-446
Doi: 10.30465/CRTLS.2022.32639.1955

A Reflection on Carl Mannheim's Theory of Cultural Democracy in “*The Democratization of Culture*”

Abdolreza Navah*

Abstract

Karl Mannheim is a Hungarian-German sociologist and one of the leading figures in the sociology of knowledge during thirty decades of the twentieth century thirty centuries and at the same time with the rise of the National Socialist Party. He sees democracy not only as a political phenomenon but also as a prelude to the spread of democratic culture, as well as a consequence of a kind of social turmoil resulting from the displacement of classes and civic values replacing the traditional values of the bourgeois aristocracy. In this work, Mannheim tries to describe the process of transformation in sociological but abstract language. In general, it can be said that Mannheim, by focusing on the discussion of culture, has tried to show what factors hinder the realization of democracy in societies in transition and finally has offered solutions in this regard.

Keywords: Democracy, Sociology of Knowledge, Bourgeois Aristocracy, Political Science, Democratic Culture.

* Associate Professor of Social Sciences, Faculty Member of Shahid Chamran University of Ahvaz, Ahvaz, Iran, ar.navah@scu.ac.ir

Date received: 01/10/2021, Date of acceptance: 26/02/2022



Copyright © 2018, This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

تأملی بر نظریه دموکراسی فرهنگی کارل مانهایم در کتاب دموکراتیک‌شدن فرهنگ

عبدالرضا نواح*

چکیده

کارل مانهایم جامعه‌شناس مجاری-آلمانی و از چهره‌های اصلی جامعه‌شناسی معرفت است که کوشیده در فصل کوتاهی و بر پایه روش‌های قیاسی و شهودی با ادبیاتی نسبتاً انتزاعی پاسخی برای نابسامانی‌های سیاسی حاصل از گسترش دموکراسی در آلمان دهه سی قرن بیستم و مقارن با قدرت‌گیری حزب ناسیونال سوسیالیسم بیابد. او دموکراسی را تنها پدیده‌ای سیاسی در نظر نمی‌گیرد، بلکه مقدمه آن را گسترش فرهنگ دموکراتیک دانسته و هم‌چنین نوعی به‌هم‌ریختگی اجتماعی ناشی از جابجایی طبقات و ارزش‌های مدنی جایگزین ارزش‌های سنتی اشرافیت بورژوازی را پیامد آن دانسته است. مانهایم در این اثر کوشیده است تا فرآیند دگرگونی را به زبانی جامعه‌شناختی اما انتزاعی شرح و تفصیل دهد. به طور کلی می‌توان گفت مانهایم با تمرکز بر بحث فرهنگ کوشیده است نشان دهد که چه عواملی مانع تحقق دموکراسی در جوامع در حال گذار هستند و در نهایت راهکارهایی را در این زمینه ارائه نموده است.

کلیدواژه‌ها: دموکراسی، جامعه‌شناسی معرفت، اشرافیت بورژوازی، علم سیاست، فرهنگ دموکراتیک.

* دانشیار علوم اجتماعی، عضو هیأت علمی، دانشگاه شهید چمران اهواز، اهواز، ایران،

ar.navah@scu.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۷/۰۹، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۲/۰۷



Copyright © 2018, This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose.

۱. مقدمه

کتاب «دموکراتیک شدن فرهنگ» نوشته کارل مانهایم (Karl Mannheim, 1893-1947) جامعه‌شناس معروف مجاری-آلمانی است که از او به عنوان چهره اصلی جامعه‌شناسی معرفت نام می‌برند. مانهایم در بوداپست از پدری کلیمی مجاری و مادری کلیمی آلمانی زاده شد. در سال ۱۹۱۹ و پس از انحلال دولت کوتاه‌مدت رژیم کمونیستی در مجارستان، او و تعدادی از هم‌فکرانش به دلیل آنچه که «ارباب سفید» نامیده شده بود، مجبور به فرار از مجارستان و مهاجرت به آلمان شدند. وی در سال ۱۹۳۳ و با قدرت گرفتن حزب ناسیونال‌سوسیالیست هیتلری مجبور به فرار شد و این بار از آلمان به انگلستان مهاجرت نمود و نهایتاً در سال ۱۹۴۷ در لندن درگذشت.

تناقض‌ها و ناهمسازی‌هایی که در آثار مانهایم دیده می‌شود، چندان به این علت نیستند که او خود به آنها توجهی نداشته است، بلکه بیشتر از آن جهت است که او قصد داشته تا به هر موضوعی که توجه می‌کند، آن را تا پایان و حل نهایی آن دنبال کند. او معتقد است که «وظیفه ما این است که نقاط ضعف تفکر بشری را در مرحله کنونی آن نشان دهیم... این ناهمسازی‌ها استخوان‌های لای زخم‌اند و ما کارمان را از همین‌ها باید آغاز کنیم» (کوزر، ۱۳۶۸، ۵۶۴).

مانهایم کتاب «دموکراتیک شدن فرهنگ» را در سال ۱۹۳۳ و به هنگام قدرت‌گیری حزب ناسیونال‌سوسیالیسم آلمان نوشت. آلمان سال‌های دهه بیست که مانهایم پس از مهاجرت از مجارستان آن را برای زندگی برگزیده بود، دیگر جامعه‌ایستای عصر ویلهلم (Wilhelm) نبود، بلکه صحنه مواجهه دائمی میان گروه‌های متنازعی بود که به ایدئولوژی‌های متعددی وابسته بودند. اما این کوشش‌ها و فعالیت‌های مدام، پنهان‌کننده یک واقعیت تلخ بود و آن اینکه آلمان نیز همچون مجارستان، جامعه‌ای به بن‌بست رسیده بود. انقلاب آلمان در سال ۱۹۱۸ نتوانسته بود لرزه مؤثری بر اندام نظام سیاسی اجتماعی بنای ویلهلمی وارد نماید. جمهوری نوین آلمان که با بحران‌های متعددی همچون تورم، بیکاری و تهدید چالش‌های تندروانه جناح‌های تندرو چپ و راست روبرو بود، هیچگاه قادر به دستیابی به ثباتی پایدار نگردید. در همین زمان، فرهنگ روشنفکری بیش از هر عصر دیگری در آلمان به بار نشسته بود. با این همه نباید منکر این واقعیت شد که «هنرمندان،

ادیبان و عامه روشنفکران، در دهانه آتشفشانی که هر زمان بیم انفجارش می‌رفت، سرگرم اجرای یک رقص مهیج بودند» (کوزر، ۱۳۶۸، ۶۰۰).

در زمینه جنبش‌های کارگری، آلمان متفاوت از مجارستان، از وجود یک جنبش کارگری نیرومند برخوردار بود، لیکن این جنبش با تمام انرژی در خوری که داشت قادر به مبارزه با وضع موجود نبود. دانشگاه‌های آلمان گرچه همچنان در دست صدرنشینی بود که مایه بروز خشم کسانی همچون ماکس وبر (Max Weber) و جورج زیمل (Georg Simmel) گشته بود، لیکن به تدریج پذیرای دگرگونی‌های نوظهوری شد تا آن جا که برخی از روشن‌فکران کلمی که در رژیم قیصری راهی به دانشگاه‌های آلمان نداشتند، اینک صاحب کرسی‌های رسمی تدریس شده بودند. به همین سبب بود که تعدادی از روشنفکران چپ، دانشگاه‌ها را پناهگاه‌های امن و آرامی تشخیص داده بودند که از آنجا می‌شد دگرگونی‌های اجتماعی را با سنجش و به دور از خشم بررسی کرد.

نوشته‌های مانهایم در سال‌های دهه ۲۰، نشان از آن دارند که او همچنان دل‌نگران وقایع اجتماعی و رویدادهای پر تب و تاب است که در جامعه در حال ظهور بود، اما شاید به دلیل تجربه تلخی که از سرنوشت جمهوری شورایی مجارستان کسب کرده بود، از درگیری مستقیم در فضای سیاسی جامعه آلمان پروا می‌نمود. کتاب «دموکراتیک شدن فرهنگ» بعدها با کمک ارنست مانهایم (Ernest Manheim) با عنوان «مقدمه‌ای در جامعه‌شناسی فرهنگ» در سال ۱۹۵۶، به زبان انگلیسی و در انگلستان به چاپ رسید. مانهایم گرچه جهت‌گیری‌اش را در انگلستان، نسبت به مسائل موجود کاملاً دگرگون کرده بود، لیکن با شگفتی تمام می‌توان دید که او همچنان از نظریه‌هایش که مبتنی بر نقش نجات‌بخش روشنفکران بود، با جدیت دفاع نموده است. او اینک از نخبگانی متشکل از برنامه‌ریزان و آموزش‌گرانی نام برده و به آنان دلبسته بود، که باید جامعه را دستخوش دگرگونی‌های زیربنایی می‌نمودند. از نظر او بحران کنونی تمدن بشریت گونه‌ای فراگرد دموکراتیزه کردن بنیادی است و معتقد بود که در ادوار گذشته در هر جامعه‌ای نخبگان آن جامعه به سادگی قادر به هدایت مردم و جلوگیری از دخالت آنان در امور سیاسی بودند، اما این انحصار فرهنگی و سیاسی امروزه از دست نخبگان خارج شده است. (مانهایم، ۱۳۹۲) امروزه شمار فزاینده‌ای از گروه‌های اجتماعی خواستار سهمی در نظارت اجتماعی سیاسی هستند و می‌خواهند مصالح آنها نیز در این امور در نظر گرفته شود (کوزر، ۱۳۶۸، ۵۷۲).

از نظر مانهایم توده‌های عقب‌مانده در دوران گسترش دموکراسی، تهدیدی بالفعل برای گروه نخبگان موجود خواهند بود. وی معتقد است که این تهدید تنها متوجه نخبگان جامعه نیست. بلکه از آنجا که این گروه‌های مردمی خواستار کسب حقوق و دخالت در امر سیاسی هستند، این حرکت تهدیدی برای کل جامعه است که با جامعه‌ای که مدت‌ها براساس سنت‌های فکری ریشه‌دار و نهادینه‌شده‌ای حرکت کرده است، فرآیندی است که در نهایت به بی‌ثباتی جامعه خواهد انجامید و خطر یک شورش بی‌سازمان و توده‌ای، کل جامعه را تهدید می‌کند. به نظر او از آنجا که توانمندی‌های مدیریتی پیشین نخبگان از دست رفته است، تنها یک نظام اجتماعی بازسازی‌شده و مبتنی بر برنامه‌ریزی خودآگاهانه قادر به نجات تمدن غرب می‌باشد. به باور او بحران کنونی از طریق گونه‌ای معقولیت جوهری قادر به اصلاح خود است و تنها از طریق تفکری برنامه‌ریزی شده می‌تواند جامعه‌شناسی سیاسی و دموکراتیک را تحت گونه‌ای از نظارت نظم‌یافته در آورد... همه ما پس از این جنگ می‌دانیم که راهی برای بازگشت به سامان اجتماعی مبتنی بر بازار آزاد وجود ندارد. جنگ با هموار ساختن راه یک سامان نوین برنامه‌ریزی‌شده در واقع سازنده یک انفجار خاموش است (کوزر، ۵۷۵).

مانهایم با تجربه‌ای که از به قدرت رسیدن هیتلر در آلمان داشت، در خصوص گزینش نخبگان حساسیت فراوانی از خود نشان داده و در این باره می‌نویسد:

تغییر شکل جامعه برنامه‌ریزی‌نشده مبتنی بر رقابت گروهی و فردی به جامعه برنامه‌ریزی‌شده که هم اکنون در جریان است، به شیوه‌های هر چه منظم‌تر گزینش رهبران خواهد انجامید... زیرا مسئله ما این است که چگونه کانون‌های گوناگون قدرت خودسرانه را تحت نظارت درآوریم و آنها را در یک الگوی فراگیری هماهنگ و هم‌بافته کنیم و وادارشان سازیم که به تدریج در خدمت کل اجتماع درآیند (کوزر، ۱۳۶۸، ۵۷۶).

از آنجایی که جامعه ایران پس از انقلاب اسلامی ۱۳۵۷، به سوی تحقق هرچه بیش‌تر دموکراسی در حرکت بوده است و یک دموکراسی نوپا محسوب می‌گردد، بررسی و نقد کتاب «دموکراتیک شدن فرهنگ» می‌تواند نکات و راهبردهای خوبی را برای علاقه‌مندان به حوزه دموکراسی و نظریات سیاسی-جامعه‌شناختی در بر داشته باشد. بر همین اساس در مقاله حاضر تلاش بر این بوده است تا شرح مختصری از محتوای کتاب

تأملی بر نظریه دموکراسی فرهنگی کارل مانهایم در ... (عبدالرضا نواح) ۴۳۳

ارائه شده و سپس نقاط قوت و ضعف آن نمایانده شود تا مخاطبان بتوانند ضمن آشنایی اجمالی با مباحث اصلی کتاب، به مطالعه و بهره‌مندی از آن علاقه‌مند گردند.

۲. نگاهی به کتاب و محتوای آن

کتاب «دموکراتیک شدن فرهنگ» ترجمه یکی از مقاله‌های کتاب «مقاله‌هایی در جامعه‌شناسی فرهنگ» (۱۹۵۶) است که پرویز اجلالی آن را در قالب کتابی جداگانه به فارسی برگردانده است. مترجم در توضیح این مطلب می‌نویسد: «به نظر من مقاله «دموکراتیک شدن فرهنگ» یکی از زیباترین گونه‌های تحلیل جامعه‌شناختی و نمونه درخشانی از کاری است که جامعه‌شناسان معرفت و جامعه‌شناسان فرهنگ می‌باید انجام دهند (کوزر، ۱۳۶۸).

ناگفته نباید نهاد که اندیشه مقابله با نظام تمامیت‌خواه ناسیونال سوسیالیسم در نزد تعداد چشم‌گیری از اندیشمندان دهه ۳۰ آلمان، کسانی که صدای پای فاشیسم را از مدت‌ها قبل شنیده بودند، دیده می‌شود، که از آن جمله می‌توان به افراد ذیل اشاره نمود؛ تئودور آدورنو (Theodor Adorno) و همکاران در کتاب «شخصیت اقتدارطلب» (۱۹۵۰)، فرانس نویمان (Franz Neumann) در کتاب «بهموت: ساختار و عملکرد ناسیونال سوسیالیسم» (۱۹۴۴)، ارنست کاسیرر (Ernest Cassirer) در کتاب «اسطوره دولت» (۱۹۴۶)، هانا آرنست (Hannah Arendt) در کتاب «توتالیتاریانیسم» (۱۹۵۱).

مانهایم نیز همچون اندیشمندان مذکور در کتاب مورد بحث به دنبال توضیح و بررسی دو هدف زیر بوده است:

۱- بررسی چگونگی منظرگاه سلسله‌مراتبی نبوغ و برخورداری از استعدادهاى خارق‌العاده و منحصر به فرد آدمیان.

۲- بررسی تحلیلی حذف اعتقاد به نظم سلسله‌مراتبی نبوغ و استعدادهاى جاودانی و منحصر به فرد آدمیان.

در همین رابطه مانهایم می‌نویسد: «انسان‌های بزرگ، مردان بزرگی‌اند، اما نه به خاطر این‌که جوهر ازلی متفاوتی دارند، بلکه به این سبب که فرصت‌های بهتر و عظیم‌تری برای بشر یافته‌اند» (مانهایم، ۱۳۹۴، ۳۰).

کتاب «دموکراتیک شدن فرهنگ» از نظر مترجم آن دارای سه ویژگی خاص می‌باشد؛ اول آنکه مانهایم میان قدرت تحلیل از سویی و دقت‌نظر و باریک‌بینی در مشاهداتش از سوی دیگر، توازنی عالی ایجاد کرده است (همان، ۸). دوم آنکه با وجود تحلیل‌های جامعه‌شناسانه ظریف و زیبایی که از اندیشه مدرن و سنتی به دست داده، خود هرگز این تحلیل‌ها را برای تبیین این اندیشه‌ها کافی ندانسته و می‌اندیشد که، سوگیری جامعه‌شناسانه‌ای که گسترشش می‌دهد، به این معنا نیست که مقولات جامعه‌شناختی تنها ابزاری هستند که تجربه بشری را می‌توان با آنها بیان کرد، «بلکه برعکس یکی از دلایل این است که می‌خواهیم واقعیت انسانی را مورد تحلیل ریشه‌ای جامعه‌شناختی قرار دهیم، مضر تشخیص داده شوند، آثارشان را خشتی کنیم» (همان، ۱۱۴-۱۱۳). ویژگی سوم این کتاب همانا اعتقاد آگاهانه مانهایم به پیروزی جریان دموکراسی‌خواهی فرهنگی در کشورهای چون آلمان، اسپانیا و... است. او کتاب مذکور را به صورت زیر تقسیم‌بندی نموده است:

۱- برخی مشکلات دموکراسی‌های سیاسی در مرحله رشدیافتگی کامل

۲- مردم‌سالاری‌گرایی، همچون یک پدیده عمومی فرهنگی

الف: سه اصل اساسی دموکراسی

ب: اصل برابری هستی‌شناسانه همه انسان‌ها

ج: استقلال واحدهای اجتماعی

د: نخبگان دموکراتیک و شیوه‌گزینش آنها

ه: مسأله بی‌خویشی یا فنا

۳. بازخوانی کتاب

در این کتاب، ابتدا مانهایم دموکراسی را سرنوشت مقدر همه آدمیان در دنیای جدید دانسته که گستره آن نه تنها در فضای سیاسی، بلکه در کل حیات فکری و فرهنگی قابل‌رؤیت است. در مراحل ابتدایی مردم‌سالاری فضای سیاسی در اختیار گروه‌های سیاسی خاصی است که مانع ورود توده‌های مردم به این سپهر می‌باشند، اما آن‌گاه که مشارکت

همگانی می‌شود، گروه‌هایی که هیچ آگاهی از واقعیت‌های سیاسی ندارند، عهده‌دار انجام وظایف سیاسی می‌گردند. حاصل کار پیدایش وضعیت تضادآمیزی است. او معتقد است بروز چنین وضعیتی منجر به آن می‌شود که «در عصر ما که مردم‌سالاری‌گرایی کامل پا به عرصه تاریخ نهاده، گروه‌هایی با هم در منازعه‌اند که دیدگاه‌هایشان از لحاظ تاریخی بسیار ناهم‌زمان هستند و همین نکته اختلال بوجود می‌آورد» (مانهایم، ۱۳۹۴، ۱۵). او نکته دقیق و قابل تأملی را مطرح می‌کند که نشان‌دهنده نگرانی و هوش بالای او از اوضاعی است که اروپای دهه ۳۰ و ۴۰ با آن روبرو شد. به طور خلاصه باید گفت به عنوان یک قاعده، دموکراسی‌ها را دشمنان غیردموکرات از بین نمی‌برند، بلکه اغلب آنها قربانی عوامل خنثی‌سازی می‌شوند که از درون نظام دموکراتیک سر بر آورده‌اند (همان، ۱۷).

در باب دموکراسی فرهنگی که موضوع اصلی کتاب است، مانهایم بر این عقیده است که جامعه معاصر اروپایی زمینه‌ساز احراز هویت‌های مستقل در نظامات دموکراتیک است که پیامدهای این چنین تعاملی را باید در موضوعات حوزه‌های معرفت و اندیشه بازجست. مانهایم عقیده دارد که با کنار زدن سنت‌های عرفی می‌توان گوش به نواهای مختلف و حتی متضاد آراء و اندیشه‌های دیگران سپرد. «هنگامی که قشرهایی که در حیات فرهنگی جامعه، چه به عنوان آفرینش‌گر و چه به عنوان استفاده‌کننده، مشارکت دارند، گسترده شوند، ریخت‌شناسی و صورت فرهنگ با چه تغییراتی روبرو می‌شود؟» (همان، ۱۹).

مانهایم در ارتباط با همین مسأله است که از مفهوم «مباحثه اصیل» سخن به میان آورده و بر همین مبنا می‌توان سؤال اصلی او را حول تحول دموکراسی سیاسی به دموکراسی فرهنگی مردم‌سالار دانست. «وظیفه اصلی در واقع کشف تفاوت‌های بنیادی و ساختاری میان فرهنگی اشرافی و فرهنگ دموکراتیک یا مردم‌سالار است» (همان، ۲۰).

مانهایم از سویی دموکراسی را سرنوشت حتمی همه جوامع بشری دانسته و از سوی دیگر یکسان‌سازی‌های شتاب‌آلوده را مورد نقد قرار داده و معتقد است که هر انسانی محل ظهور اصلی هستی‌شناسانه به نام انسان است (همان، ۲۲). «در واقع، این قدرت فزاینده اقشار پایین جامعه بود که برخورد برابر با همه افراد جامعه را بعنوان ویژگی اصلی به امر مدرن تحمیل کرد» (همان، ۲۲). در توضیح این مطلب مانهایم عقیده دارد که میان نظام‌های تمامیت‌خواه گذشته (ستی) و امروزی (مدرن) تفاوت باید نهاد. به باور او نظام‌های تمامیت‌خواه قدیمی در کسب اطاعت عامه مردم با مشکلی روبرو نبوده‌اند، اما نظام‌های

دیکتاتوری معاصر ابتدا باید توانا بر برانگیختن مردم برای نیل به قدرت سیاسی باشند، اما «بعد از به قدرت رسیدن مجبورند تمام کوشش خود را برای مقابله با آثار منفی انتشار وسیع نیروهای حیاتی در سر تا سر جامعه به کار گیرند» (همان، ۲۴). او در ادامه از سه اصل قابل بحث در دموکراسی نام می‌برد اما آن را کمالی مطلوب نمی‌داند، بلکه بر این عقیده است که برای تحقق دموکراسی این اصول را در جامعه باید جست‌وجو کرد. این سه اصل عبارتند از: ۱- برابری بالقوه هستی‌شناختی همه اعضای جامعه، ۲- به رسمیت شناختن حیات فردی اجزاء جامعه، و ۳- وجود نخبگان در جامعه دموکراتیک همراه با روش‌های نوین انتخاب نخبگان (همان، ۲۷)

در ادامه مانهایم از تئوری اصل برابری هستی‌شناسانه همه انسان‌ها سخن رانده که خلاصه آن را به اختصار می‌توان چنین توضیح داد:

۱- در یک جامعه پیشادموکراتیک، اقتدار اجتماعی به اندیشه برتری هستی‌شناختی صاحب‌اقتدار گره خورده است و این همان منشاء جادویی نهاد پادشاهی است (همان، ۲۸).

۲- در فرایند دموکراتیک شدن سیاست، اقتدار از میان نمی‌رود، بلکه دیگر مستلزم نوعی جهش کیفی از لایه‌های پایین بشری به لایه نخبگان که ماهیتاً بالاتر هستند، نیست. به همین سبب ذهن اقتدارگرا و پیشادموکراتیک تحول اندیشه را کناری نهاده و دیدگاه ایستا و سلسله‌مراتبی الگوهای درجه‌بندی شده از فضائل انسانی را کنار می‌نهد، حال آنکه ذهن دموکراتیک برعکس به انعطاف‌پذیری انسان تأکید می‌کند (همان، ۲۹).

۳- تفاوت‌های آشکار معلول عوامل محیطی هستند. باور به شکل‌پذیر بودن انسان (خوش‌بینی پداگوژیک) یک خصلت دموکراتیک است و بدبینی پداگوژیک به بینش پیشادموکراتیک و اشرافی بر می‌گردد (همان، ۳۱).

۴- در مجموع چنین باید نتیجه گرفت که جامعه دموکراتیک نسبت به جامعه آریستوکراتیک علاقه بیشتری به کشف روابط مجرد و کلی میان اشیاء دارد. در عین حال چنین جامعه‌ای می‌کوشد تا عناصر کیفی را از تجارب خود کنار بگذارد و دانش کیفی را به حداقل برساند (همان، ۳۷-۳۸).

مانهایم در بخش دیگر که عنوان استقلال واحدهای اجتماعی را بر خود دارد، از مفهومی به نام «مباحثه اصیل» استفاده کرده است. مباحثه اصیل راهی است برای دستیابی به حقیقت. مشخصه اصلی مباحثه اصیل آن است که در آن استدلالی که مبنایی در شهود و

حکم جزمی و اقتدار دارد، پذیرفته نمی‌باشد. در این نوع از مباحثه، همه کسانی که در مباحثه شرکت می‌کنند به طور برابر و یکسان و مشترک مسئول نتایج مباحثه خواهند بود و این با نظم پیشادموکراتیکی که در آن مسئولیت معمولاً به نحوی متمرکز در جایی جمع می‌گردد، تضاد آشکاری دارد. او از توزیع عادلانه‌تر روشن‌بینی و روشنفکری به شیوه‌ای دیگر نیز نام برده و آن را «مردم‌سالار کردن ذهن» نامیده است. «آموختن روش‌های اندیشیدن واقع‌گرایانه، یعنی مردم‌سالار کردن ذهن، وظیفه برجسته دموکراسی‌های رشد یافته است» (همان، ۵۲). مردم‌سالار کردن ذهن قادر است آگاهی فردی را به ابعاد مختلفی تبدیل کند که از آن جمله می‌توان به موارد زیر اشاره نمود:

۱- آگاهی نسبت به موقعیت خود

۲- آگاهی نسبت به موقعیت جامعه

۳- پذیرش وجود رقیبان و حقوق آنها

۴- بررسی دستیابی به نقاط مشترک و متمایز از هم.

با توجه به حساسیت مانهایم درباره کم شدن فاصله میان نخبگان و توده‌ها در جوامع دموکراتیک، او از پنج موضوعی که این حساسیت را مورد بررسی و دقت نظر بیشتری قرار داده‌اند، به شرح ذیل نام برده است:

الف: گزینش نخبگان و دموکراسی؛ گزینش نخبگان در هر جامعه‌ای به تناسب اوضاع اجتماعی آن جامعه شکل متفاوتی به خود می‌گیرد که میان دو حد نهایی رقابت بدون محدودیت و انحصار سخت‌گیرانه مثل قشربندی فئودالی یا کاست وضعیت‌های بنیادین زیادی می‌توان فرض کرد (همان، ۵۵). اما در جوامع مدرن انتخاب نخبگان به سه شکل عمده انجام می‌پذیرد؛ ۱- ترفیع بوروکراتیک، ۲- رقابت سازماندهی شده، و ۳. فشارهای طبقاتی (همان، ۵۶). او با انتقاد از شیوه انتخاب فردگرایانه و نفی وجه ایدئولوژیک آن می‌نویسد: «این نوع فردگرایی قهرمان‌پرستانه این قابلیت را دارد که به سادگی به نوعی معنویت‌باوری ارتقاء یابد... در متافیزیک فردگرایی، انسان همچون جوهری مستقل و بی‌نیاز به ارتباط با دیگران تصویر می‌شود. در فلسفه انسان خود ساخته هیچ جایی برای معنای انسان برای انسان دیگر وجود ندارد» (همان، ۵۸). مانهایم همچنان که در کتاب معروف خود با عنوان «ایدئولوژی و اتوتوپیا» (۱۹۳۶) آورده بر این عقیده است که اهمیت

نخبگان در کسب آگاهی زودهنگام نسبت به روند تحولات سریع اجتماعی نهفته است، که امکان دستیابی به راه‌حل‌های جدید را فراهم می‌آورد. او می‌نویسد: «اگر پیشاهنگ بتواند دیدگاه‌های جدیدش را ابتدا به گروه‌های میانی و در پایان به توده‌ها منتقل کند، دموکراتیک‌شدن فرهنگ به فرایند کاهش فاصله میان نخبگان و توده‌ها تبدیل می‌شود نه فرایند گسترش برابری مبتذل» (مانهایم، ۱۳۹۲، ۵۴).

ب: ساختار گروه در رابطه با گروه‌های دیگر

در این گزاره فرض مانهایم آن است که دموکراتیک‌شدن فرهنگ چیزی جز کاهش فاصله میان گروه‌های نخبه روشنفکری و دیگر بخش‌های جامعه نیست. با پیشرفت مردم‌سالاری شدن جامعه، باید پیوند میان دو گروه روشنفکر و جامعه کل هویتی ارگانیک‌تر به خود گیرد.

ج: ارزیابی از خود نخبگان اشرافی و دموکراتیک

د: فاصله اجتماعی و دموکراتیک‌شدن فرهنگ؛ مانهایم عمده و طولانی‌ترین بحث و ضمناً انضمامی‌ترین بخش کتاب خود را به این مبحث اختصاص داده است. او در این بخش از موضوع فاصله‌گزینی که آن را با پدیده بیگانگی هم‌زاد می‌داند، بحث خود را آغاز نموده، گر چه معتقد است که فاصله‌گزینی و بیگانگی پدیده‌های متفاوتی هستند. به باور او فاصله‌گزینی را می‌توان به بهترین شکل در دور شدن از دیگران دانست. شکل آغازین تکوین فاصله اجتماعی همانا اجتناب از آن گونه کارهایی است که منجر به فاصله‌فضایی می‌گردند، لیکن به مرور این اجتناب ضرورت اولیه خود را از دست وانهاده و فاصله اجتماعی به امری قائم به ذات مبدل می‌گردد. مانهایم دموکراتیک‌شدن یا مردم‌سالاری را اساساً چیزی جز کاهش فاصله‌های عمودی یا فاصله‌زدایی نمی‌داند (مانهایم، ۱۳۹۴، ۶۷). برای برداشتن چنین گامی استفاده از زبان روزمره در ادبیات و آداب مذهبی گام مهمی برای دموکراتیک‌شدن فرهنگ است و همین طور ارتقاء مباحث فنی و صنعتی به محدوده عالی و مقدس علم. بنابراین دموکراتیک‌شدن چیزی جز گریختن از توهم نباید پنداشته شود. او در همین رابطه به نقش خردستیزانه و آگاهی‌بخش جامعه‌شناسی معرفت هم نگاهی افکنده است. جامعه‌شناسی معرفت همچنین به آثار نمونه‌ای فرهنگی از دور و به شکل ایده‌آل نمی‌نگرد، بلکه دیدگاهی تحلیلی دارد و می‌کوشد تا از کوچکترین و جزئی‌ترین روابط میان نیروهای بی‌شماری که بر فرایندهای

فرهنگی اثر می‌گذارند، آگاه شود (همان، ۷۵). به باور او در روزگاران پیشادموکراتیک توده‌های مردم موجوداتی منفعل بودند، لیکن در عوض اختیاری هم در تعیین سرنوشت خود نداشتند، اما دموکراتیک شدن تدریجی همراه است با پیچیده‌تر شدن فرایندهای اجتماعی و اقتصادی که تصمیم‌گیری و تحلیل‌گری را به جای عملکرد خود به خود سنت می‌نشانند (همان، ۷۶).

در ادامه مانهایم به تضاد میان تفکر تکوینی و تفکر نظام‌گرا بذل توجه کرده است. ذهن تحلیلی معاصر بر رویکرد تکوینی تأکید دارد، حال آنکه فرهنگ‌های اقتدارگرا از بررسی سیر تکوین پدیده‌ها فاصله گرفته و به دنبال آن گونه سیستم‌هایی از حقایق همیشگی هستند که ظاهراً دگرگونی‌ها و تحولات اجتماعی هیچ تأثیری بر آنها ندارند. به نظر او درست است که تفکر سنتی با روش تکوینی (تاریخی) تضاد آشکاری دارد، اما از مسأله منشأ پدیده‌ها نه تنها غافل نبوده، بلکه آن را در فاصله‌ای اساطیری قرار می‌دهد، به گونه‌ای که دیگر نمی‌تواند مورد تحلیل واقع‌گرایانه قرار گیرد، زیرا در حجاب اساطیر مقدس پنهان شده است. در دوره بعد معمولاً یک روایت محافظه‌کارانه جدید از فلسفه تاریخ ارائه می‌شود که از تفسیر خردگرایانه اسطوره خردستیز و فراعقلانی حاصل شده است. تاریخ همچون اجرای تدریجی یک نقشه عقلانی معنادار جلوه می‌کند. البته همه این تفسیرها در خدمت توجیه نظم اقتدارگرایانه موجود قرار می‌گیرند (همان، ۷۸). اما در یک جامعه دموکراتیک آن چه موضوع بحث و توجه مردم قرار می‌گیرد، همانا مسأله قدرت است، زیرا در برگیرنده سازوکارهای دقیق تولید قدرت به روش‌های دموکراتیک است. با توجه به نکات گفته شده مانهایم کوشیده تا میان فاصله‌گزینی پیشادموکراتیک که اشخاص و گروه‌های واقعاً موجود را در جایگاه متعالی غیرقابل دسترسی قرار می‌دهد و فاصله‌گزینی دموکراتیک که باعث تشخیص و تمایز میان موجودات است، تفاوت آشکاری قائل می‌شود. مانهایم نگاهی هم به قرون وسطا و تغییرات کلیسایی و رشد تصوف انداخته و این تغییرات را مقدمه‌ای برای تکوین و رشد تاریخی فرایند دموکراسی دانسته است. به باور او در آغاز قرون وسطا تأکید زیادی بر مراسم عشای ربانی می‌شده، که به اقتدار کشیش و نهاد کلیسا می‌انجامیده است. اما در اواخر همین دوران وعظ و خطابه که نیازمند گفتگویی دو طرفه است، رشد قابل توجهی می‌یابد. به نظر او اشراف هم از اهمیت زیادی برای شکل بخشیدن به تکوین تاریخی دموکراسی برخوردارند، زیرا کشیش را همچون مشاور بی‌واسطه می‌داند که با مؤمنان در تماس مستقیم قرار دارد (همان، ۸۴).

مانهایم در ادامه تحلیلش به پدیده خدا هم پرداخته و معتقد است که در تاریخ تفکر ماوراء طبیعی اندیشیدن به خدای شخصی و خدای پدر بیانگر نهایت فاصله‌گزینی است، که با ویژگی‌های فاصله‌گزین و سلسله‌مراتبی فرهنگ‌های اجتماعات پدرسالار، هم‌خوانی بیش‌تری دارد. اما تأکید عصر جدید بر حضور درون‌جهانی و همه‌جایی خداست. اصل الهی جنبه ماورایی خود را به تدریج از دست می‌دهد و با گذار از مرحله دئیسم که در آن حداقل ویژگی‌های شخصی و ماورایی به خدا نسبت داده می‌شود، به همه‌خدایی و وحدت وجود می‌رسد. (همان، ۹۳).

ه: آرمانهای فرهنگی گروه‌های اشرافی و دموکراتیک؛ به باور مانهایم در جامعه معاصر غربی شاهد بروز تضاد و رقابت شگرفی میان دو گونه آرمان فرهنگی که یکی کمابیش اشرافی باقی مانده و دیگری دموکراتیک است، می‌باشیم. در آرمان نوع اول با موضوع انسان‌گرایی مواجه خواهیم بود و در نوع دوم به موضوع دموکراسی بر خواهیم خورد. آرمان تربیتی انسان‌گرایانه را می‌توان آرمان یک گروه یعنی بورژوازی تربیت‌شده دانست که اصرار بر تمایز و دیگربودگی با توده‌های مردم دارد. این آرمان مقلد ارزش‌های دوره کلاسیک است، با این همه در هر دو جنبه آرمان انسان‌گرا اصل اشرافی فاصله‌گزینی را می‌توان به خوبی ملاحظه کرد. آنچه انسان‌گرا در اینجا به فاصله‌گزینی شناخته‌شده قبلی اضافه می‌کند، فاصله‌گزینی فردی است. زیرا انسان‌گرا قبل از هر چیز می‌خواهد یک شخصیت با حقوق خاص خود باشد (همان، ۹۶). به نظر مانهایم آن چه که در حذف شدن آرمان انسان‌گرا در فرهنگ معاصر مؤثر است، نارسایی اهداف غایی آن نیست، بلکه ناتوانی این آرمان در غنا بخشیدن به حیات توده‌های مردم است. اشکالاتی را که مانهایم بر آرمان انسان‌گرایانه وارد می‌داند، عبارتند از: ۱- گروه نخبه‌خاستگاه خود را با خود جهان اشتباه می‌کند، ۲- فقدان تمام واقعیات ملموس زندگی، ۳- رابطه زیبایی‌شناسانه خالص با اشیاء، ۴- غفلت از عنصر شخصی و روایت‌گرایی در خلاقیت ادبی و هنری، و ۵- دشمنی با هر چیز پویا و خلاف انتظار (همان، ۹۹-۹۸). اما آن چه که در ارتباط با آرمان‌گرایی دموکراتیک می‌توان گفت به شکل خلاصه چنین است: ۱- برخلاف آرمان انسان‌گرایانه، آرمان دموکراتیک بر ایده‌آل تخصصی حرفه‌ای تأکید دارد، ۲- در جهان پیشادموکراتیک، سیاست یک حرفه تخصصی نبود. مناصب سیاسی را آماتورهایی اشغال می‌کردند که سیاست کارشان نبود، بلکه خود را با آن مشغول می‌کردند، و ۳- از نظر ماهیت، تربیت فرد متخصص به او درکی عمیق‌تر و کامل‌تر از موقعیت خودش اعطا می‌کند (همان، ۱۰۴-۱۰۰).

و: مسأله بی‌خویشی یا غنا؛ آخرین موضوعی که مانهایم به آن پرداخته و عنوانش ممکن است در بحث از دموکراتیک شدن فرهنگ تا اندازه‌ای غلط‌انداز به نظر برسد و با مضامین عرفانی شرقی یکی انگاشته شود، موضوع بی‌خویشی است. در این چهارچوب مانهایم عقیده دارد، که از ویژگی‌های یک انسان واقعی همانا فاصله گرفتن گاه و بیگاه او از وضعیت خود و دنیاست. او این آرمان را بی‌خویشی می‌نامد. فرایند دیالکتیکی بی‌خویشی را مانهایم با سه عنوان بررسی کرده است: ۱- رابطه من و موضوع‌شناسی؛ به معنای فاصله‌زدایی ریشه‌ای از همه موضوعات انسانی و یا غیرانسانی. «هیچ چیز در ماوراء نیست... جهان موجود نمادی برای جهانی ابدی نیست» (همان، ۱۰۹). اینجاست که با بروز تام واقع‌گرایی مواجه می‌شویم، ۲- رابطه من و تو؛ به معنای از میان برداشتن فاصله اجتماعی میان پایین و بالا. نوعی یکسان‌سازی که به یک یکنواختی بی‌روح می‌انجامد. «به این ترتیب که با یکسان‌سازی فواصل صرفاً اجتماعی این امکان پیش آید که فاصله وجودی نمود پیدا کند و آن گاه که من دیگر مجبور نباشم که با دیگران در نقش یک فرودست یا فرادست اجتماعی برخورد داشته باشم» (همان، ۱۱۱)، و ۳- رابطه من و خودم؛ به این معنا که نظم اجتماعی دموکراتیک با گرایش به حداقل رساندن فاصله اجتماعی عمودی، مناسب‌ترین شرایط را برای رشد شخصیت درونی شده فراهم می‌آورد (همان، ۱۱۵).

در پایان باید گفت که اوضاع سیاسی و نابسامان آلمان دهه ۳۰ عاملی بود که مانهایم را به طرح مباحثی چون جامعه‌شناسی معرفت و نظریه دموکراتیک شدن فرهنگ کشاند. چنانچه نگاهی به موضوعات مطرح جامعه‌شناسی آن ایام آلمان بیندازیم، متوجه خواهیم شد کسانی که نگران اوضاع اجتماعی جامعه بودند هر کدام از منظری متفاوت به موضوع می‌نگریستند. پیش از اینها ماکس وبر و امیل دورکهایم (Emile Durkheim) موضوع دین را برای بررسی اوضاع بحرانی جامعه انتخاب کرده بودند، لیکن کسانی چون ماکس شلر (Max Scheler) و مانهایم به ایدئولوژی‌های سیاسی که جای دین را در کشاکش‌های فلسفی پر کرده بودند، پرداختند. همه اندیشه‌های مانهایم تا زمانی که در آلمان می‌زیست تحت نگاه خاص او به جامعه‌شناسی معرفت معنا می‌یابد و به همین سبب هم جامعه‌شناسی معرفت او به یکی از بزرگترین درگیری‌های نظری در حوزه علوم اجتماعی در آلمان انجامید. ممکن است علت این درگیری‌ها آن باشد که مانهایم تفکر

سیاسی را که به نظرش نیرویی بود که از قرن نوزدهم عامل محرک جهان‌بینی‌ها که حساب می‌آید، بار دیگر در کانون بررسی‌های خود قرار داد. موضوعی که بی‌شک در جمهوری وایمار سبب اختلاف‌نظرهای اساسی شد (کنوبلاوخ، ۱۳۹۰، ۱۶۴). اما کارنامه فکری و اندیشه‌ورانه مانهایم بی‌نقد هم باقی نماند.

در خاتمه این بحث لازم به ذکر است که مانهایم و تلقی جامعه‌شناختی او به هیچ وجه نباید به این معنا دانسته شود که فقط از همین منظر یگانه می‌توان به تحلیل تجربه بشری دست زد، بلکه برعکس، یکی از دلایل اینکه می‌خواهیم واقعیت انسانی را مورد تحلیل ریشه‌ای جامعه‌شناختی قرار دهیم، آن است که قصد فهم تأثیرات عوامل اجتماعی را داریم تا چنان‌چه برای اجتماعات انسان مضر تشخیص داده شوند، پیامدهایشان را بتوان به کناری نهاد. دورانی که در آن زندگی می‌کنیم، شباهت آشکاری با دوران زندگی مانهایم دارد. امروزه فرایند دموکراتیک شدن فرهنگ در همه جوامع بشری و خصوصاً جوامع در حال توسعه آشکار است و باعث شده تا انسان‌ها به تشخیص‌های اجتماعی و مستقل فردی دست یابند و بر اساس آنها دست به عمل زنند، به گونه‌ای که از چشم‌اندازی نظری هیچ کس و یا قشری بر دیگری برتری نداشته باشد، مگر در عرصه عمل و از نگاه مردم. اما جریان‌ات ارتجاعی سیاسی نیز بیکار ننشسته و علناً به جنگ دموکراسی می‌روند. در چنین شرایطی ممکن است تمام دستاوردهای دنیای مدرن و از آن جمله دموکراسی فرهنگی دچار سوءبرداشت و تفسیرهای غلط گردد. اما مانهایم اعتقاد دارد که، اینها همه از تأثیرات همان گرایش اصلی یعنی دموکراتیک شدن فرهنگ در همه جوامع است و این پویه نتایج خواسته و ناخواسته بسیاری دارد، اما جهت اصلی همان است که مانهایم پیش‌بینی می‌کند (مانهایم، ۱۶).

ارنست روبرت کورتیوس (Ernst Robert Curtius)، آراء مانهایم را گونه‌ای جامعه‌شناسی مفرط نامید، که نتیجه‌ای جز بی‌پایگی روحی و بحران‌زدگی جامعه آلمان به همراه نداشت. رینگر (Ringer) آراء مانهایم را اوج کارمندزدگی‌ای (ماندارنیسم) دانست که تمایل به واگذاری حکومت به روشنفکران دور از جامعه داشت. نوربرت الیاس (Norbert Elias) آن را گونه‌ای شکل بورژوازی مارکسیستی دانست. ماکس هورکهایمر (Max Horkheimer) آن را دارای ضعف‌های جامعه‌شناختی دانست. لنگ (Lengg) این انتقاد را به مانهایم وارد می‌کرد که از مقوله‌های اجتماعی ساختاری چون اشراف شهروند و محافظه‌کار فراتر نمی‌رود.

تأملی بر نظریهٔ دموکراسی فرهنگی کارل مانهایم در ... (عبدالرضا نواح) ۴۴۳

نقد آدورنو به مانهایم ریشه در تبدیل مفاهیم دیالکتیک به مقوله‌های طبقه‌بندی شده بود که ناتوان از دیدن پویایی تحول اجتماعی می‌شد (کنویلاوخ، ۱۳۹۰، ۱۶۵).

۴. نقد محتوایی اثر

۱.۴ نقاط قوت

- ۱- کتاب «دموکراتیک شدن فرهنگ» دارای طرح روشن و مشخصی است و خواننده دچار ابهام و سردرگمی در مطالعه و درک موضوعات متعدد نمی‌گردد.
- ۲- نویسنده در این کتاب کمابیش خواننده عامی را مدنظر داشته و بدین جهت این کتاب هم‌چون سایر کتاب‌های آلمانی زبان دچار پیچیدگی‌های مفهومی و جملات طولانی با ضمائر متعدد نیست (کورنر، ۱۳۶۷).
- ۳- در کتاب ارجاعات چندانی به آثار مورد استفاده در اثر داده نشده و به همین جهت خواننده به راحتی می‌تواند موضوعات کتاب را سلسله‌وار دنبال کند.
- ۴- حجم کتاب (۱۱۸ صفحه) خواننده را در خواندن و به پایان بردن اثر تشویق می‌کند و بنابراین از آن جمله کتاب‌هایی است که تا به آخر خوانده می‌شوند.
- ۵- چاپ کتاب و ویژگی‌های ظاهری کتاب چشم‌نواز و مناسب می‌باشد.

۲.۴ نقاط ضعف

- ۱- در فصل‌های آخر شاهد استفاده از مفاهیمی هستیم که بیشتر به حوزه فلسفه و عرفان مربوط می‌باشند و به کار جامعه‌شناسی نمی‌آیند، مفاهیمی همچون مسأله بی‌خویشی یا فنا. شاید اگر نویسنده از واژگان عینی‌تر و جامعه‌شناختی‌تر بهره می‌برد، خواننده از کلنجار رفتن با این مفاهیم چندپهلوی‌رهای پیدای می‌کرد.
- ۲- بعضی جاهای کتاب نیاز به توضیح مترجم داشته است، که در این کار کوتاهی شده است و با توجه به انتزاعی بودن و قیاسی بودن روش به کار رفته در کتاب این توضیحات خواننده ناآشنا به مضامین جامعه‌شناسی را در فهم اثر یاری می‌رساند.

۳- فصل آخر کتاب در سیاق نگارش، چندان شبیه فصل‌های پیش از آن نیست و یکسره وارد حوزه‌های انتزاعی و مفهومی صرف می‌شود و برای خواننده مایه ملالت و خستگی خواهد بود.

۵. نقد صوری اثر

۱.۵ نقاط قوت

- ۱- ترجمه روان و خواناست.
- ۲- مفاهیم به کار رفته قابل فهم می‌باشند.
- ۳- صفحه‌بندی و ویژگی‌های نوشتاری چشم‌نواز می‌باشند.

۲.۵ نقاط ضعف

- ۱- مناسب‌تر می‌بود اگر مترجم محترم معادل انگلیسی برخی واژگان را در پاورقی ذکر می‌کرد.
- ۲- لازم می‌بود که مترجم در پیشگفتاری که بر کتاب نوشته، توضیحی پیرامون استفاده از پاورقی‌ها که مرتبط با خود نویسنده، ناشر انگلیسی و مترجم است، به تفکیک ارائه می‌کرد.
- ۳- استفاده از بعضی مفاهیم تاریخی همچون باروک و یا مفاهیم انتزاعی همچون فنا نیازمند توضیحی از جانب مترجم برای خواننده ناآشنا به موضوعات جامعه‌شناسی با کاربرد خاصشان در این اثر می‌باشد.
- ۴- اگر کتابی با این اهمیت که به شرح وقایعی می‌پردازد که برای مردم جامعه ایران کنونی چندان ناآشنا نیست، بهتر است تا به جای ترجمه صرف، توضیحات تاریخی تکمیلی نیز از جانب مترجمین آورده شود، تا گستره خوانندگان اثر افزایش یافته و بهره‌دهی آن بیش‌ازپیش گردد.

۶. نتیجه‌گیری

کارل مانهایم، متفکر شناخته‌شده مجاری از آن دسته اندیشمندانی است که توجه خود را به تحلیل و بررسی رابطه فرهنگ و دموکراسی در آغاز قرن بیستم و در هنگامه مدرنیسم معطوف نموده است. هدف وی در کتاب «دموکراتیک شدن فرهنگ» تبیین این باور است که گرایش به دموکراسی سرنوشت‌گریزناپذیر همه جوامع بشری است، و مراد از مردم‌سالاری نیز نه شکل سیاسی آن، بلکه گسترش و تأثیر دموکراسی در همه حوزه‌های زندگی فرهنگی و فکری جوامع بشری است. مانهایم در این کتاب در پی یافتن پاسخ این سؤال است که کدام عوامل مانع تحقق دموکراسی‌های سیاسی در جوامع درحال گذار می‌گردند. مراد اصلی او در این راستا البته ارائه بحثی پیرامون ابعاد اومانستی و سستی اجتماعات بشری است. موضوع و محتوای کتاب مذکور بدین علت واجد اهمیت و توجه است که فرهنگ جامعه را شامل اطلاع و آگاهی از اصول انسانی همچون برابری، برادری و آزادی می‌داند که به منظور تحقق آن آحاد جامعه باید فعالیت و دخالت جدی داشته باشند. انتخاب برگزیدگان جامعه در فرآیندی برنامه‌ریزی شده و قانونی صورت می‌گیرد. به عقیده مانهایم برای ساختن چنین جامعه‌ای باید در راستای کم‌رنگ‌کردن فواصل طبقاتی و حذف باورمندی‌های ذات‌گرایانه گام برداشت. با توجه به دموکراسی نوپای ایران پس از انقلاب اسلامی، راهکارهای ارائه‌شده در این کتاب می‌تواند به فهم پیچیدگی‌های موجود در امر دموکراسی و تحقق آن به منظور برنامه‌ریزی‌های اجتماعی و سیاسی یاری رساند و راهنمای مؤثری در این حوزه باشد.

کتاب‌نامه

- آرنت، هانا (۱۳۸۸). *توتالیتاریسم*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: ثالث.
- کاسیرر، ارنست (۱۳۹۳). *اسطوره دولت*، ترجمه یدالله موقن، تهران: هرمس.
- کنوبلاوخ، هوبرت (۱۳۹۰). *مبانی جامعه‌شناسی معرفت*، ترجمه کرامت‌اله راسخ، تهران: نی.
- کورنر، استفان (۱۳۶۷). *فلسفه کانت*. ترجمه عزت‌الله فولادوند، تهران: خوارزمی.
- کوزر، لویس (۱۳۶۸). *زندگی و اندیشه بزرگان جامعه‌شناسی*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: علمی.
- مانهایم، کارل (۱۳۹۲). *ایدئولوژی و اتوپیا*، ترجمه فریبرز مجیدی، تهران: سمت.
- مانهایم، کارل (۱۳۹۴). *دموکراتیک شدن فرهنگ*، ترجمه پرویز اجلالی، تهران: نی.

۴۴۶ پژوهش‌نامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، سال ۲۲، شماره ۱، فروردین ۱۴۰۱

نویمان، فرانس (۱۳۷۰). بیه‌موت؛ ساختار و عملکرد ناسیونال سوسیالیسم، ترجمه
محمدرضا سوداگر، تهران: دنیای مادر.

Adorno, T. (1950), *Die authoritaere Persoenlichkeit*, Fischer, Frankfurt am Main.

Mannheim, K. (1956), *Essays on the Sociology Of culture*, Fisher, Frankfurt am main.